

عزیزم چون چشمش بشیخ افتاد گفت شیخ مرا ایستاد
بشیخ گفت نه آنکس گفت من بهیست ام که مرا طعن میکردی
نتیجه همان مروت تا که اطمینان در حلقه کعبه ده ام
و بصرف اول معلوم لاله الا الله محمد رسول الله شیخ آن
عقل کل شیخی علمای عزیزم عرض ازین نقل آنکه هفتاد و یک
برشته کرده یک مرصع و مروت خدای برتبت شدیم
عاقبت ما تو در آخر عمر چه پیغمبر خواهد بود باید که ساعی تو
فارغ نباشی و جمیع اوقات را با استغفار صرف کنی
زیرا چون بلا از چشمش از روی زکات که ابو جلال نبی و المصطفی
عزیزم از شیخ حسن پرسیدند که این درجه اعلی کدام است
گفتند ای برادر من این مخلوقات است که در نظر آدم

ن

سیح احوال او پس ندیده افتاد با وده او است آدم حق تعالی
مرا فی جمله بر جهت خود نوشت اول آنکه کتبه که در پیش
دویم آنکه یک نگاه هر از خواب بمرغ سپهرم آنکه کتبه
منزلی نبود چهارم آنکه خورشید هفتاد و یک سال بود از درخت
او بدر و یک خانه فرود اگر چند بزم هر شب بر آن می بخیم آنکه اگر
از روی میراث نمی ناپسند کاش می بود بود و نه
اول هفتاد باید که چنین معامله کند که تا در روز جزا در خانه نقل
بشیخ ابو موسی شیخی در خواب دیده اند که عرض رسیده
بانه او برخواستند در وی بخت سلطان باز بد کردند که
تا تعبیر خواب خود کردند چون بشهر سپهر رسیدند که باز
رشته اند که ازین عالم نقل کرده اند چون مردم غایب از دنیا